

# دولت، جامعه مدنی و امنیت درج.ا.ا.

مجتبی عطارزاده\*

## مقدمه

پیش شرط بقای حکومتها در مسند قدرت و کارآمدی آنها، برخورداری از مشروعیت و مقبولیت سیاسی است. در این روند، تلاش جهت حفظ موقعیت، عدم تمایل به تقسیم قدرت با ملت را اجتناب ناپذیر جلوه می دهد. اما از طرف دیگر، حکومت بر مردمی دلپریش و نگران که از زندگی در یک محیط ناامن، همراه با خشونت و زور به وحشت می افتند، امکان پذیر نیست. آنان خواهان زندگی توأم با آرامش در پناه قانون و هنجارهای اخلاقی - اجتماعی هستند که در ضمن، امکان نظارت بر عملکرد نهادی که به نمایندگی از ایشان قدرت را قبضه کرده است، فراهم آورد. اندیشه جامعه مدنی درست از همین نیاز فطری به امنیت شکل گرفته و تبلور یافته است. این اندیشه چونان،

\* پژوهشگر پژوهشکده مطالعات راهبردی

در بسیاری از جوامع انسانی دولتمردان به قدرت به منزله متاعی پرازش می نگرند که باید طی دوران زمامداری، کام خویش را از آن برگرفته و ره توشه باقی ایام زندگی خود قرار دهند. در نبود قانون و قانونمداری، زمامداران فارغ از نظارت و بازخواست شهروندان هرچه می خواهند انجام می دهند و در نقطه مقابل هم، شهروندان با بدبینی به نظاره اعمال ایشان نشستند. در چنین وضعیتی که ناامنی اجتماعی ویژگی بارز آن است، رشد مفاسد اداری و بزهکاریهای اجتماعی امری بدیهی و اجتناب ناپذیر خواهد بود؛ چرا که سریع ترین و سهل ترین جایگزین خلأ قانون و اندیشه مداری، فساد اجتماعی و نابهنجاریهای رفتاری است. این نوشتار، ضمن تشریح و تبیین آثار و پیامدهای منفی فقدان نهادهای مدنی در جامعه ایران، بر این باور است که تقویت جامعه مدنی برای ایجاد توازن منطقی میان قدرت دولت و ملت، شرط حیاتی و ضروری تأمین احساس امنیت و آرامش خاطر شهروندان به منظور ترغیب ایشان جهت حضور در عرصه های سیاسی برای تعیین سرنوشت خویش و در نهایت توسعه اقتصادی کشور می باشد که به طور حتم غفلت از آن، پیامدهایی ویرانگر در زمینه ثبات سیاسی و اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

بخشی جدایی ناپذیر از دموکراسی، بیشتر در نتیجه تجربه مردم از دیکتاتوریه‌های فاشیستی و کمونیستی قرن بیستم مورد تأکید خاص قرار گرفته است. این رژیمها در پی نظارت بر تمامی نهادهای اجتماعی بودند و می‌خواستند آنها را تحت سلطه و نفوذ دولت درآورند. مفهوم جامعه مدنی را می‌توان از دو جنبه به بررسی درآورد:

۱ - جنبه سلبی به این معنی که قدرت باید محدود باشد به نحوی که قادر به کنترل کلیه فعالیت‌های اجتماعی، نفوذ در تمامی جنبه‌های زندگی مردم یا جذب همه نیروهای مستعد به سوی خود نباشد.

۲ - جنبه اثباتی به این معنی که در جامعه باید مراکز و کانونهای مستقلی وجود داشته باشد که مردم بتوانند برای حل مشکلات خود در چارچوب آنها دست به فعالیت گروهی بزنند و نیز به منزله راهی برای رساندن افکار عمومی به دولت و برقراری رابطه با نهاد قدرت و همکاری یا در صورت نیاز فشار بر آن، عمل کند و نیز به مثابه حصار در مقابل تعدیات احتمالی بر ضد مردم و حقوق مدنی باشد. در این حالت، افکار عمومی به جای این که از بالا سازمان یابد، از پایین به گوش دولتمردان می‌رسد و جامعه به اعتماد به نفسی که لازمه مقاومت در برابر خودکامگی است، دست می‌یابد.

یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در جامعه مدنی و فرایندهای تأمین اعتماد به نفس و آرامش خاطر شهروندان، وجود زمینه و فرصت برابر برای افراد جهت مشارکت در سیاست و اظهار نظر درباره امور حکومتی و نیز شرکت در تشکلهای حزبی و صنفی برای تحقق خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. به عبارت دیگر، مشارکت سیاسی، نوعی تظاهر علنی اراده مردم برای تعیین سرنوشت جمعی خود است که به آنان احساس امنیت خاطری از رهگذر دخالت در فرایند تصمیم‌گیری می‌بخشد.

سابقه جامعه مدنی در ایران و تبلور نهادهای مدنی و در نظر گرفتن آنها به وسیله نهاد قدرت، چندان درخشان نیست؛ حتی در مقاطعی از تاریخ ایران که مسأله مشارکت سیاسی مردم در قالب انتخاب نمایندگان قوه قانونگذاری مطرح بوده است به ندرت می‌توان تحقق این روند را بدون دخالت‌های مستقیم یا غیرمستقیم کارگزاران حکومتی یا افراد و طبقات ذی‌نفوذ، شاهد بود.

بدیهی است در شرایط غیبت مردم از صحنه تحولات سیاسی و احساس انفعال ایشان، دولت شفافیت خود را از دست می‌دهد و اطلاعات جامع و درست از عملکرد

دولت و نتایج سیاست‌های آن در دسترس مردم قرار نخواهد گرفت؛ مسئولان دولتی خود را در مقابل آنها پاسخگو نمی‌بینند و متقابلاً شهروندان نیز به هنگام فراخوان مشارکت سیاسی (در قالب انتخابات) یا به سردی این دعوت را پاسخ می‌دهند و یا آنکه در انتخاب نمایندگان خود چندان با جدیت و آگاهی عمل نمی‌کنند.

ناگفته پیداست در صورت عدم درک صحیح دولت از وضعیت جامعه و احترام نگذاشتن به حق نظارت و مشارکت مردم در عرصه تصمیم‌گیری، اعتمادی که زمینه‌ساز فعالیت سالم و کارآمد دولت است، متزلزل می‌گردد و تحت شرایط مذکور و ضعف قانون و قانون‌مداری، احتمال فاش شدن فسادها و تنبیه خاطیان روبه کاهش می‌گذارد و در نتیجه جو بدبینی مردم نسبت به نهاد دولت تشدید می‌گردد که برآیند آن افزایش حس ناامنی اجتماعی است که در قالب کزروپها نمود و تظاهر می‌یابد.

انقلاب اسلامی ایران که ناشی از انفجار جو ناامنی اجتماعی و محصول اوج بدبینی و بی‌اعتمادی مردم نسبت به عملکرد شاه بود، آینده‌ای امن و امان در سایه عدالت اجتماعی مبتنی بر قانونمداری و مشارکت و نظارت پیگیر مردم بر عملکرد مسئولان را نوید داد. تأکیدات رهبر فقید انقلاب که همواره مسئولان را به رعایت حقوق مردم و ولی نعمت دانستن ایشان متذکر می‌شدند، نیز ضرورت توازن قدرت بین دولت و ملت جهت حفظ سلامت جامعه را مشخص می‌ساخت.

این نوشتار ضمن تشریح و تبیین آثار سوء نبود و ضعف نهادهای مدنی در جامعه ایران، بر این اعتقاد است که تقویت جامعه مدنی برای ایجاد توازن منطقی بین قدرت دولت و ملت و تأمین احساس امنیت و آرامش خاطر شهروندان به منظور ترغیب به دخالت در تعیین حق سرنوشت خود و به دنبال آن توسعه اقتصادی، امری ضروری است.

### الف - چیستی جامعه مدنی

واژه "جامعه مدنی" به ریشه یونانی Polis به معنی دولت - شهر بازمی‌گردد و از نظر ارسطو آن جامعه‌ای است که کلیه شهروندان را با محدودیت دولتی دربرمی‌گیرد. در یونان باستان، جامعه مدنی از شهروندان آزاد و برخوردار از حقوق مالکیت تشکیل می‌شد و در روم باستان، این نام به تشکلهای حقوقی و اساسی اطلاق می‌گردید. در مجموع، آن چه امروز از آن به "جامعه مدنی" یاد می‌شود بر اصل جامعه‌پذیری و

ارتباط افقی میان افراد جامعه - روابطی که از ملاحظات قدرتهای بیرونی (دولت) آزاد است - مبتنی می‌باشد، به عبارت دیگر آحاد و اجزای متنوع و متفاوت جامعه برای آن که بتوانند با انس و الفت بیشتر در کنار هم زندگی کنند و از امنیت و آسایش نسبی برخوردار گردند، تدابیری درپیش می‌گیرند که نه تحمیلی و از جانب دولت بلکه از توافق و تفاهم جمعی حاصل شده باشد. (۱) بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که در "جامعه مدنی"، افراد ضمن حفظ تفاوت‌های فردی یا گروهی خود، در زمینه کارکرد خود در چارچوب حدود و ضوابطی که قانون تعیین می‌کند، آزاد هستند. این نوع جامعه، پدیده عصر مدرنیسم و عقل باوری است که در آن مناسبات قانونی، جای روابط سنتی بین افراد را می‌گیرد. (۲)

آن چه در ایران در باب جامعه مدنی رایج گشته است ناظر به دو قرائت از این مفهوم است: قرائت اول که بیشتر در مباحث و مقالات و ترجمه‌های علمی و آکادمیک مطرح شده است، جامعه مدنی را فضایی میان دولت و خانواده معرفی می‌کند. در این تلقی، هر جامعه در سه لایه کلی تصور می‌شود: در لایه بالایی، قدرت و دولت و لایه زیرین را افراد منفرد یا شهروندان تشکیل می‌دهند. لایه بالایی را "حیطه دولتی" و لایه پایینی را "حیطه خصوصی" نام نهاده‌اند. اما در برخی جوامع یک لایه میانی هم وجود دارد که نه دولتی و نه خصوصی است که آن را گستره یا "حیطه عمومی" و یا اصطلاحاً جامعه مدنی می‌نامند. مانند تشکلات شوراهای اتحادیه‌های صنفی، فکری و ... و همه نهادهایی که بدون توجه به دولت و تغییرات مستمر آن همواره باقی می‌ماند. بنابراین نگرش، اگر ویژگی اصلی دولت، ساخت قدرت آمرانه یا آمریت و تابعیت باشد، در آن صورت جامعه مدنی فاقد چنین ساختی است. (۳)

در قرائت دوم از جامعه مدنی که اینک در بین برخی شایع گشته است، جامعه مدنی جامعه‌ای است قانون مدار، مبتنی بر قراردادهای اجتماعی، شفاف، حافظ حقوق افراد، مبتنی بر حاکمیت ملی، توزیع‌کننده قدرت در چارچوب احزاب و شوراهای ...؛ مسأله دارای اهمیت در این نگرش اینست که جامعه مدنی - چه بخش سیاسی و چه بخشهای غیرسیاسی آن - لزوماً ساختاری در مقابل دولت و فعالیت‌های آن نیست و برعکس حتی می‌تواند کمک کار دولت نیز باشد. این حیطه به علت ماندگاری خویش در مقایسه با رفت و آمدهای دولتها می‌تواند همیشه نقش ناظر و کنترل کننده بر قدرت حاکم و

عملکرد آن به مثابه مشوق یا منتقد را بازی کند و هرگاه دولت و قدرت حاکم قصد فرارفتن از حدود خود و زیر پا گذاشتن ملت را داشت، در برابر آن بایستد. از زاویه چنین نگرشی، گرامشی جامعه مدنی را سنگرهای ملت معرفی می‌کند که دولت برای چیره شدن بر یک جامعه باید آن را فتح کند.<sup>(۴)</sup>

با این‌که اصطلاح جامعه مدنی، چندی است در محافل و مجامع کشور ما به شکل جدی رواج یافته است اما این امر بدان معنا نیست که فکر تشکیل چنین جامعه‌ای و طرح مضامین و اهداف آن، رویداد تازه‌ای است. شاید بتوان سابقه این حرکت را به جریان نهضت مشروطه و مشروطه‌خواهی در ایران بازگرداند اما مسأله کاملاً تازه و نو اینست که با پیدایش واژه جامعه مدنی، مضامین آن به تدریج به صورت یک نظریه منسجم در حال تکوین و شکل‌گیری می‌باشد. در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به‌ویژه مقطع بعد از پایان جنگ تحمیلی، همواره انتظار مردم که رکن اصلی انقلاب و جنگ را تشکیل می‌دادند، این بود که در جریان عمل، عناصر کارساز و کارآمد شناخته شده و در مسند امر قرار گیرند؛ حتی گرایش شگرف و تحسین‌برانگیز عمومی به سوی رهبری حضرت امام (ره) نیز بر مبنای این اصل (شایسته‌گزینی) انجام گرفت. به‌طور قطع، سازوکارهای جامعه مدنی ابزارهای لازم به منظور به جریان انداختن و نیز تداوم فرایند طبیعی آزمون و خطای اجتماعی را در اختیار جامعه قرار می‌دهد و به این نیاز واقعی مردم پاسخ می‌دهد؛ در این میان انتخابات که یکی از مظاهر مشارکت سیاسی و در نتیجه محملی برای عرضه مستقیم چنین نگرشی است، می‌تواند یکی از معیارها و محک‌های جدی برای سنجش میزان قوت و ضعف جامعه مدنی به معنایی که اشاره شد، قلمداد گردد. اینک به دنبال برگزاری انتخابات متعدد در مقطع پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بر اصحاب علم ثابت گشته که مراجعه به افکار عمومی، ناگزیر وجود جامعه مدنی را نیز ایجاب می‌کند و شکل‌گیری جامعه مدنی در کوتاه‌مدت هم امری محال و ناممکن است و حتی در صورت تشکیل آن هم باید به پایداری و استمرارش شک کرد؛ بلکه در واقع جامعه مدنی بدون نفوذ فرهنگ آن (فرهنگ مشارکت سیاسی) در ریزترین یاخته‌های اجتماعی (خانواده) و از پایین‌ترین سطح (دبستان) تا عالی‌ترین سطوح، قابل تحقق نیست. بنابراین مبارزه برای تحقق جامعه مدنی پیش از آن که امری سیاسی باشد، امری فرهنگی و اجتماعی با تمامی ابعاد اعتقادی و تربیتی است<sup>(۵)</sup> که تحقق آن نیز در گروه تأمین

پیش‌نیازهای لازم از جمله امنیت اجتماعی - اقتصادی است.

### ب - تأثیر تهدید امنیت انسانی بر تزلزل نهادهای مدنی

انسان در ساختارهایی امکان و مجال رشد و بالندگی پیدا می‌کند که نهادهایش معقول و مبتنی بر موارد تصریح شده قانونی بوده و نظام ارزشی جامعه نیز خود مروج آنها باشد و این امر بیش از هر چیز وابسته به پابندی و التزام نظامهای اداره‌کننده جامعه و تضمین رعایت حقوق و هویت فرد و احترام به انسانها در مجموع می‌باشد. بدیهی است در صورت تحقق چنین شرایطی، انسان در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند احساس بی‌قدرتی، بی‌هنجاری و تک‌افتادگی اجتماعی نمی‌کند؛ زیرا در درون جامعه در حکم عاملی مؤثر و کارآمد، مورد توجه و عنایت جدی قرار گرفته است. مسلماً چنین انسانی بهتر می‌تواند در جهت تعالی خویش گام بردارد و کمتر مترصد فرصتی جهت تخلیه عقده‌های نهفته خویش برمی‌آید. درست مانند کودکی که در صورت فراهم بودن محیط خانواده و توجه پدر و مادر به استعدادهای ذاتی وی کمتر به دنبال یافتن محفلی خارج از این محیط صمیمی جهت عرضه توانمندیهای خود خواهد بود. دنیای انسانی این‌گونه که هویت خویش را در آینه جامعه می‌یابد، دیگر دنیای هیاهوهای بیهوده و بی‌نتیجه نخواهد بود و اصولاً چنین فضایی بستری مناسب جهت توسعه انسانی فراهم می‌آورد. (۶)

در این جا، چنانچه نظام سیاسی جامعه که نقش عمده‌ای در سالم‌سازی و یا تخریب مناسبات اجتماعی دارد، این واقعیت را دریابد که از جمله کارکردهای آن ایجاد بستر مناسبی برای توسعه انسانی است، آن‌گاه رشد و بالندگی جامعه تضمین خواهد شد. ولی اگر نظام سیاسی به دلیل نفوذ و سیطره گروههای قدرت (اعم از اقتصادی و سیاسی) خود را موظف به تأمین خواسته‌های گروه یا گروههای خاصی بداند و آحاد جامعه به حال خود واگذاشته شوند، پیامدهای سوء اجتماعی و سیاسی به بار خواهد آمد. فردی که در سایه چنین روابطی زندگی می‌کند به دلیل شکل نگرفتن عنصر شخصیت در وجود خویش، فردی است بی‌اراده و دست‌آموز که حتی اگر بر اثر تلاش شخصی به اندیشه‌ای خردپسند دست یافته باشد، به علت نبود بستر و فضای فرهنگی مناسب، دیر یا زود مأیوس و سرخورده خواهد شد و بر موضع خویش چندان پایداری و اصراری نخواهد

داشت. عزلت و گوشه‌گیری به اشکال گوناگون به صورت بی‌خطرترین پیامد این روند و گرایشهای انحرافی اعم از سیاسی و اجتماعی - به تناسب شرایط زمان و مکان - از جمله خطرناکترین پیامدهای این روند است که مستقیماً امنیت اجتماعی - سیاسی جامعه را به تهدید می‌کشند. احساس بی‌عدالتی و محرومیت نسبی در بین توده‌های مردم شدت چنین وضعیتی را دوچندان می‌سازد. آن‌گاه که یک شخص مسؤول در نظام اجرایی کشور یا یک فرد ثروتمند و متمول، اعتقاد راسخ به نظام اجتماعی (به تعبیر دورکیم: وجدان اجتماعی) نداشته باشد (= کاهش کنترل درونی) و هنگامی که نظارت بیرونی بر عملکرد نظام سیاسی نیز ضعیف باشد، آن‌گاه در فضای اجتماعی که در آن روحیه سودجویی و مسابقات مادی (ارزشهای مادی) همه را فراگرفته، طبعاً انسانها در پی مقایسه خود با دیگران و همواره در پی آنند که نه تنها از ایشان عقب نمانند، بلکه در صورت امکان از آنها جلو هم بزنند. (۷)

به این ترتیب روشن گشت که مناسبات و منافع اقتصادی یکی از سرچشمه‌های اصلی احساسات، حالات و به‌طورکلی وضعیت روانی طبقات مختلف و پدیده‌های اجتماعی - سیاسی توده‌های مردم می‌باشند. تبلیغات سیاسی یا انتخاباتی و در یک کلام دعوت به مشارکت سیاسی فقط زمانی در توده‌های مردم اثر می‌کند و پاسخ مقتضی را دریافت می‌دارد که چشم‌اندازی امیدوارکننده از وضعیت اقتصادی - سیاسی را در برابر دیدگان مردم قرار دهد. حتی در نگرش سیاسی اسلام نیز بهبود معیشت و زندگی دنیوی تا آنجا اعتبار و اهمیت می‌یابد که مقدمه رسیدن به آخرت قرار می‌گیرد؛<sup>۱</sup> و این گونه است که بهبود شرایط اقتصادی، یکی از مهمترین انگیزه‌های روانی رفتار سیاسی طبقات ضعیف در پیوستن به جنبشهای سیاسی را تشکیل می‌دهد. (۸) ناگفته پیداست که در صورت بی‌توجهی به سطح زندگی و معیشت مردم و تأمین حداقل رفاه به دلیل سلطه گروهها و طبقات خاص بر مصادر اجرایی و اقتصادی، امکان بروز حرکت‌های مخالف از جانب طبقات ضعیف در واکنش برضد وضع موجود - به شکل مستقیم یا غیرمستقیم - شدت می‌یابد؛ زیرا این طبقات نه تنها چیز زیادی برای از دست دادن ندارند بلکه با انجام دادن چنین واکنشهایی در مخالفت با نظام سیاسی، سعی در بازسازی و اعاده

ارزشهای پایمال شده خود خواهند کرد و این اقدامات را نوعی تلاش جهت پاسداری از ارزشهای ملی و منافع طبقاتی خود تلقی می‌کنند. در چنین جوامعی شکاف بین قدرت حاکم و اقشار آسیب‌پذیر جامعه رو به تزاید می‌گذارد که پیامدهای انکارناپذیر آن بر وحدت ملی و روند توسعه اقتصادی - سیاسی کاملاً مشخص و بارز است. از جمله آثار منفی و بسیار مخرب این روند، بی‌اعتمادی به دولت و در نتیجه از کف رفتن پشتوانه و همراهی مردم با دولت است که یکی از ویژگیهای بارز جوامع جهان سوم می‌باشد. در جوامع اروپایی، دولت به دلیل حمایت مردمی از چنان اقتداری برخوردار است که کسی به خود جرأت تخطی و تخلف از قوانین و مقررات را نمی‌دهد. در چنین جوامعی، نه تنها کسی قدرت و توان فرار از پرداخت مالیات را ندارد، بلکه اصولاً مردم نیز به میل خود اقدام به پرداخت مالیات می‌کنند و به این امر اعتقاد دارند که مالیات مستقیم، فاصله طبقاتی را کم می‌کند. دولت نیز خود، با استفاده از درآمدهای ناشی از مالیتهای پرداختی مردم به امور عام‌المنفعه همچون نگهداری و سرپرستی کودکان بی سرپرست اقدام می‌کند. توانمندی نهاد دولت در این کشورها به اندازه‌ای است که علیرغم حاکمیت نظام اقتصادی بازار آزاد که قاعدتاً باید به کم‌رنگ شدن نقش دولت در عرصه‌های مختلف بینجامد، حتی اتباع خارجی ساکن در خاک خود را از نظر خدمات عمومی همچون بیمه، درمان و ... به‌طور رایگان و یا با اخذ هزینه‌های ناچیز مورد حمایت قرار می‌دهد. نتیجه مستقیم این وضع، به شکل ثبات سیاسی - اجتماعی تجلی می‌یابد؛ چرا که اشخاص از امنیت انسانی لازم، خود را برخوردار یافته و منابع اقتصادی به‌طور عادلانه‌ای در بین ایشان توزیع شده است. در نتیجه، ترس و تشویش دائمی در باب حفظ خویشتن از تعرضات دیگران جای خود را به ایمنی و آرامش خاطر می‌سپارد که زمینه‌ساز تجلی و بروز استعدادهای انسانی در عرصه‌های مختلف علم و تکنولوژی است.

از سوی دیگر، امنیت انسانی آشکارا در عرصه آرا و عقاید و تبادل نظرات و دیدگاهها نیز نمود می‌یابد. در سایه آرامش فکری، افراد قدرت تحمل و شنیدن حرف و نظر مخالف دیگران را خواهند داشت و دیگر نیازی به انجام دادن حرکت‌های تند و برهم زننده امنیت ملی جهت رساندن نظر خود به ارباب قدرت احساس نمی‌شود. به این مهم در قرآن کریم نیز توجه شده است. داستان خضر و موسی و نیز محاجّه و گفتگوی ابراهیم نبی با خداوند (اطمینان قلب ابراهیم از احیاء اموات) نشان از آن دارد که در هر



دو مورد قصد پیامبران مذکور در راه یابی به نادانسته‌ها از طریق استدلال یا تجربه و در نهایت نیل به اطمینان و قناعت عقل، مورد احترام و تأیید باری تعالی قرار گرفته است و هرگز به خاطر تلاش برای دانستن مورد ملامت واقع نشده‌اند. به بیان دیگر، در منطق وحی فرو نشانیدن عطش کنجکاوی و تثبیت آگاهی در وجود پرسشگر (سائل) جایگزین هر غایت دیگری که احتمالاً روشهای تند را به همراه دارد، گردیده است و به این نکته مهم که تنها در سایه این روش منطقی است که امنیت انسانی حاصل می‌آید، توجه خاص شده است. آن چه در طول تاریخ ایران گذشته است حکایت از عدم محوریت تأمین امنیت انسانی در برنامه‌های سیاسی - اجتماعی دارد. برخلاف تعبیر فوکو که معتقد بود قدرت دولت باید در روابط روزمره و در پایین جا افتاده باشد، نهاد دولت همواره خود را فراسوی دیواری سترگ از مردم جدا نگه می‌داشت و از این رو همواره جوّ بی‌اعتمادی به قدرت حاکم در بین مردم حکمفرما بود و به دلیل ضعف نهادهای مدنی گاه و بیگاه در قالب حرکت‌های خشن، تند و انقلابی خود را نشان می‌داد و منجر به تغییرات اندک یا وسیع در سطح حاکمیت می‌گردید.

در این روند که تا مقطع پیروزی انقلاب اسلامی به شدت ادامه داشت وجه غالب همواره گرایش به مالکیت انسان بود. (۹) این مالکیت گاهی با رمز و راز عرفان آراسته می‌شد ولی بیشتر اوقات به طور آشکار از نابسامانیهای سیاسی - امنیتی نشأت گرفته و بواسطه آن سلوک در طریق زورمندان - و یا دست‌کم کنار رفتن از سر راه آنان - به مرام و مذهب اصلی عموم مردم تبدیل می‌گردید. بدین گونه، توده مردم به خوبی دریافته‌اند که ورود به عرصه‌های تصمیم‌گیری و طرح سؤالات گوناگون در باب شیوه عملکرد تصمیم‌گیران سیاسی نوعی فضولی تلقی گشته و خطرات مختلفی برایشان خواهد داشت. این بود که اصولاً در طول تاریخ حاکمیت نظام شاهنشاهی قاجار و پهلوی، امکان شکل‌گیری و فعالیت نهادهای مدنی به مفهومی که در ابتدای این نوشتار بدان اشارت رفت، وجود نداشت. در واقع، فقدان امنیت اجتماعی موجب سربار شدن مردم بر جامعه شده بود و مردم خویش را در برابر نهاد قدرت منفعل می‌دیدند.

### ج - انقلاب اسلامی و امنیت انسانی

اگر چه انقلاب اسلامی ایران، دلایل اجتماعی و تاریخی متعدد و پیچیده‌ای داشت

اما می‌توان آن را حرکت جمعی یک ائتلاف گسترده مردمی متشکل از گروه‌های متنوع اجتماعی در واکنش به نابسامانی‌های مهم در حوزه جامعه مدنی که غالباً صبغه اقتصادی و اجتماعی (مذهبی) داشت، تعبیر کرد. این ائتلاف با درهم‌کوبیدن قدرت حاکم که نسبت به قدرت مردم و نقش آنان در فرایند تصمیم‌گیری بی‌اعتنا بود و سپس بنیان نهادن دولتی جدید، کوشید بخش اعظم مزایای حاصل از مخارج دولتی را از لایه محدودی از جامعه ایران که تصور می‌رفت به سبب رابطه انحصاریش با دولت و دربار سهم نامشروعی از ثروت عمومی را دریافت می‌کند، باز پس گیرد و بدین گونه گام در جهت عدالت اجتماعی گذارد. بعلاوه، بسیاری از جنبه‌های راهبرد توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور، نظیر گرایش بر ضد بخش‌های سنتی جامعه، روابط اقتصادی مبتنی بر تبعیض بین شهرها و روستاها و منش انحصاری حاکم بر جو سیاسی کشور را مورد حمله قرار داد. این جنبش انقلابی، عمدتاً حرکتی مردمی، شهری، متشکل از طبقات مختلف مردم و گروه‌های سنتی بود که با توسل به تفسیری مساوات‌گرایانه و منزله‌طلبانه از اسلام، مشروعیت یافته و خواهان دخالت و مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری بود. اهداف اولیه جنبش انقلابی مردم ایران (به ترتیب زیر) حکایت از حرمان و رنجی است که از ناحیه نهاد قدرت سالها متحمل شده بودند:

۱- باز توزیع درآمد و ثروت در جهت لایه‌های کم‌درآمد جامعه

۲- استقلال سیاسی و اقتصادی از غرب و افزایش خودبسایبی اقتصادی

۳- سیاستهایی به نفع بخش کشاورزی

۴- بازیافت شخصیت انسانی در سایه مشارکت سیاسی (۱۰)

در بعد اقتصادی، ماهیت بازتوزیع‌گرایانه انقلاب در مصادره و تخصیص دوباره مالکیت، جهت‌یابی مجدد مخارج دولت به سمت بخش‌های کم‌درآمد و روستایی و افزایش حداقل دستمزد و رشد نهادهایی به موازات دولت (همچون بنیاد مستضعفان) برای یارانه دادن به سطح زندگی بخش‌های کم‌درآمدتر جمعیت، تبلور یافت. با وقوع جنگ تحمیلی و اختصاص مخارج هنگفت جهت تأمین هزینه‌های جنگ، حضور دولت در عرصه اقتصاد داخلی کم‌رنگ شد و اهداف فوق با جدیت اولیه دیگر امکان‌پذیری نداشت. به دنبال پایان جنگ و طرح مقوله بازسازی و ورود کشور به مرحله سازندگی و نیاز شدید به تأمین اعتبارات لازم جهت راه‌اندازی پروژه‌های عمرانی و اقتصادی، دولت

ناچار شد تا با اتخاذ نظام اقتصاد بازار آزاد، از تعهدات خود در قبال مردم و بویژه افشار ضعیف بکاهد و ضمن واگذاری امر تأمین رفاه مردم به بخش خصوصی از فعالیت آنان در جهت بازسازی نیز بهره‌مند گردد. بدیهی بود که بخش خصوصی زمانی اقدام به سرمایه‌گذاری می‌کرد که انعطافهایی از بر دولت مشاهده کند. یکی از تمهیدات لازم جهت ترغیب بخش خصوصی به فعالیت اقتصادی، تساهل مالیاتی بود. اگرچه در پیش گرفتن چنین سیاستی تا حدی توانست سرمایه‌های سرگردان را در عرصه تولید متمرکز سازد، اما از آن جا که سوددهی مشاغل خدماتی و بویژه خدمات واسطه‌گری به مراتب بیش از مشاغل تولیدی بود، ضمن آن که عملاً هدف دولت در جهت افزایش توأم با بهبود تولیدات اقتصادی ناکام ماند، پیامدهای ناگواری نیز در عرصه اقتصادی و سیاسی - اجتماعی به دنبال آمد که به شدت امنیت انسانی را به مخاطره افکند.

اصولاً امنیت انسانی یکی از شاخصه‌های نقد توسعه مشارکت است. این موضوع که مردم را به گونه‌ای باید تربیت کرد که قادر به حفظ خود باشند، بر این تأکید دارد که آنها باید فرصتهایی داشته باشند تا به نیازهای اساسی شان دست یابند و مالک زندگی خود باشند. این وضع با فراهم کردن اصل "آزادی" کمک می‌کند تا آنان در جهت گسترش ارتباطات و توسعه کشور و دنیای خود سهیم گردند. بنابراین امنیت انسانی مثل امنیت نظامی یا امنیت داخلی یک مفهوم تدافعی نیست بلکه باید آن را مفهومی جامع به شمار آورد که اعتقاد به منافع ملی و ارجحیت آن نسبت به منافع فردی را در بین مردم یک جامعه ترویج می‌کند، مفهومی که هرگز نمی‌توان آن را با اعمال زور یا تقابل ارتشها به دست آورد (۱۱۱). تضعیف احساس شهروندی، آفت جدی امنیت انسانی است. واقع آن است که بر اثر سیاستهای تعدیل اقتصادی به تدریج فاصله طبقاتی در کشور روبه افزایش نهاد که بازتاب مستقیم آن در تلاش طبقات ضعیف - که بدنه اصلی انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دادند - جهت تأمین معاش روزانه و فقدان وقت و سرمایه کافی برای توجه به مشکلات دیگران تجلی یافت. از این گذشته، حرص دستیابی به منابع ثروت به دلیل ناتوان یافتن دولت - به منزله نماینده همه افشار جامعه - در ایجاد حداقل رفاه، افراد را برآن می‌داشت که خود را از ناحیه دیگران در معرض رقابت ببینند به شکلی که یک لحظه غفلت به مثابه از کف رفتن موقعیت و ثروت مورد نظر تلقی می‌شد (۱۱۲).

کارکرد ناقص و ضعیف اقتصاد ایران به گونه‌ای که حتی از ۵۰٪ امکاناتش عاقلانه

بهره‌برداری نمی‌کند موجب هدر رفتن این امکانات - چه به صورت فرار سرمایه‌ها از سرمایه‌گذاری در زمینه‌های تولیدی یا خروج سرمایه‌ها از کشور - محدودیت‌های شدید مالی به صورت تورم، کارایی و بازده بسیار پایین اقتصادی گردیده است که همه این موارد پیامدهای روانی منفی بر روحیه مردم گذاشته و آنان را نسبت به جایگاه و موقعیت فعلی خود نامطمئن ساخته است؛ به گونه‌ای که کمتر کسی قادر به پیش‌بینی وضعیت فردای خود است.

تزلزل موقعیت صرفاً در ابعاد اقتصادی خلاصه نمی‌شود و نمودهای ناامنی را می‌توان در ابعاد دیگر اجتماع مشاهده کرد. مواردی همچون ناکامی در زندگی خانوادگی، اقتصادی، اجتماعی و تکامل نیافتن خصوصیات و توانمندیهای اجتماعی - انسانی، نفرت از جامعه و متعلقات آن از جمله نظام سیاسی را به همراه دارد که این خود زمینه‌ساز شکل‌گیری انواع کژرویه‌های اجتماعی و سیاسی می‌گردد. بیکاری، وابستگی، عدم اعتماد به دیگران، عدم تکوین شخصیت اجتماعی فرد براساس قالبها و زمینه‌های موجود و نهایتاً کمبودهای مادی از جمله عوامل مؤثر در پیدایش مشکلات روانی و در نهایت انحرافات اجتماعی می‌باشد (۱۳). مسلم است که گرایش جوانان در کشور ما به انواع تیپها و مدل‌های لباس و... حکایت از تزلزل شخصیتی آنان دارد که این خود معلول ارج ننگزاردن جامعه به آنان است که ناگزیر به این روشها برای جلب توجه جامعه به سوی خود، روی آورده‌اند. در این حالت خلاء روحی، رعایت حقوق دیگران و توجه به نیازهای آنان و حتی مشارکت فعال و آگاهانه سیاسی انتظاری عبث است و گسترش این مظاهر ناامنی به سایر عرصه‌های حیات اجتماعی را باید امری طبیعی تلقی کرد.

#### د - آسیب‌شناسی امنیت انسانی در جمهوری اسلامی

اگرچه در ایران، بیشتر دولت‌چندان مسئولیتی در خصوص پاسخگویی به تقاضاهای مردم احساس نمی‌کرده است، لکن با وقوع انقلاب اسلامی و ایجاد دولتی براساس خواست ملی، مشارکت سیاسی مردم در محیطی آکنده از اعتماد متقابل بین دولت و مردم زیربنای توسعه و تحول اقتصادی شناخته شد. در این میان آغاز جنگ تحمیلی مانع اساسی در برابر تحقق خواسته‌های مردم در زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی به‌ویژه عدالت اجتماعی ایجاد کرد. لکن اتکای دولت به توده‌های مردم جهت دفع تجاوز دشمن

تا حد زیادی مردم را به همسو بودن دولت در جهت تأمین آن خواسته‌ها متقاعد می‌ساخت. پس از پایان جنگ روند نوسازی منجر به شکل‌گیری الگوی مبهمی از توسعه و جایگاه مردمی شد که می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد فرایندهای ناسالمی در کشور گردد که در زیر بدان می‌پردازیم:

### ۱- حامی پروری برای تأمین امنیت

از جمله آفتهایی که کیان انقلاب اسلامی و ارزشهای برخاسته از آن را به شدت مورد تهدید قرار داده است، تقویت نظام حامی پروری (کلایتالیسم) است. در این نظام لایه‌های افقی طبقات اجتماعی در ساختار طبقاتی جامعه، به ستونها یا هر مه‌های عمودی گروه‌های قدرتمند و رقیب بدل شده و ستونهای عمودی بر قدرت کلیه نظامهای حقوقی، سیاسی و اقتصادی جامعه نظارت می‌کنند، بی‌آن‌که منتخب واقعی مردم یا پاسخگوی قانون باشند. (۱۴) حاکمیت چنین نظامی که به‌طور قطع با حضور و نظارت مردم بر عملکرد نظام سیاسی کشور منافات دارد، سرمنشأ بسیاری از نابسامانیهاست که در صورت تداوم می‌تواند به کیان انقلاب و نظام ضربه‌ای جدی و سهمگین وارد سازد. این ساختار نامتمرکز و به ظاهر تیولداری، در ایران ریشه‌های تاریخی دارد و نظام شاهنشاهی پهلوی نیز به خوبی معرف آن است. این نظام جدید شبه تیولداری هم در حوزه اقتصاد و هم در حوزه سیاست تجلی یافته است. در ساختار قدیم تیولداری و ملوک‌الطوایفی اگرچه در کل کشور، قدرت در دست یک فرد متمرکز نبود لیکن در میان هر طایفه و منطقه، خان یا امیری مستبد از قدرت مطلق برخوردار بود و دیگران در برابر اقتدار وی سر تسلیم فرود می‌آوردند. اما در ایران امروز، چنین امری وجود ندارد؛ خان و امیری در میان نیست و سران نظام بر اعضای زیردست خود اعمال قدرت مطلق نمی‌کنند و زیردستها هم برای انتخاب خط و ایدئولوژی فقط به دهان رهبران خود نمی‌نگرند، بلکه استقلال فکر و عمل خود را تا حدود زیادی حفظ می‌کنند. حفظ این استقلال تا آن‌جا که به تقویت منافع ملی بیانجامد کاملاً ممدوح و پسندیده است، لکن اگر قرار باشد به بهانه استقلال فکری، هر فرد و گروه صاحب نفوذ در نظام اجرایی - اقتصادی کشور راهی خاص خود و تشکیلاتی ویژه، جدای از دستگاه مسؤول دولتی به راه بیندازد و آن‌گاه خود را نیز در برابر افکار عمومی و ملت پاسخگو نبیند، آن‌گاه از

هم‌گسیختگی امور به تضعیف یکپارچگی ملی می‌انجامد.

در تأیید آن چه گذشت می‌توان به سخنان آقای هاشمی رفسنجانی - رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام - که در مورد مناسبات قدرت و رقابت در درون نظام و وجود دار و دسته‌های قدرت که خودسرانه عمل می‌کنند اشاره کرد؛ ایشان می‌گویند:

شاید خیلی‌ها ترجیح می‌دهند به جای این که حزب تشکیل دهند، باند تشکیل دهند تا در مقابل مردم پاسخگو نباشند. در حقیقت باندها جای احزاب را گرفته‌اند. اعضای این باندها حرفی می‌زنند. حال اگر پستی هم گرفتند در مقابل آن حرفهایی که زدند، جوابگو نیستند. (۱۵)

یکی از راههای موجود جهت بررسی و تحلیل چنین وضعیتی در ایران، شناخت ساختار اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی است. تحلیل ساختار و آرایش طبقاتی جوامع انسانی می‌تواند ما را به سرچشمه بسیاری از عادات اجتماعی تأثیرگذار بر منش سیاسی رهنمون گردد.

واقع آن است که در بررسی جوامع دیوان سالار متمرکز و فاقد جامعه مدنی به علت عدم احساس نیاز دولت به گروههای اقتصادی و سیاسی، این گروههای قدرت هستند که از طریق نفوذ در دستگاه تصمیم‌گیری با دستیابی به منابع کمیاب و در انحصار گرفتن آن، دیگران را از دسترسی به آنها محروم می‌کنند. جیمز بیل در تحقیقی تحت عنوان "تحلیل طبقاتی و دیالکتیک‌های نوسازی در خاورمیانه" ضمن اشاره به این نکته معتقد است اصولاً پیوند و اتصال شغل و قدرت به یکدیگر و عدم شکل‌گیری گروهها و انجمنهای سازماندهی شده و رسمیت یافته در قالب جامعه مدنی که بر سازوکار رقابت استوارند از جمله ویژگیهای جوامع خاورمیانه است. (۱۶)

یکی از محققان بزرگ جوامع اسلامی اظهار می‌دارد: "نفوذ سیاسی، قدرت نظامی، رتبه اداری، ثروت، تولد و تحصیل، در هر ترکیب ممکن، یکدیگر را در تعیین موقعیت فرد در جامعه تقویت یا خنثی می‌کنند (۱۷)". در خاورمیانه، بعد اقتصادی قشربندی به ندرت اهمیت اساسی داشته و بسیار بیش از آن که ثروت به قدرت بینجامد، قدرت به ثروت انجامیده است، متداول‌ترین ابعاد قدرت که مشخصه الگوهای اقتصادی - اجتماعی خاورمیانه است عبارتند از: (۱) معامله‌های متقابل که در آن یک نفر، دیگران را متقاعد می‌سازد تا در برابر پاداش، تسلیم خواسته‌های او شوند. (۲) موقعیتهای

تصمیم‌گیری؛ جایی که یک نفر، محیط تصمیم‌گیری و طبعاً تصمیمات اخذ شده را کنترل می‌کند (۳) روابط مبتنی بر مدیون کردن افراد، که در آن به این امید که روزی جبران شود، کاری صورت می‌گیرد. (۴) رفتار احترام‌آمیز که موجب جلب اعتماد شده و بدین وسیله موضع قابل انتقاد و آسیب‌پذیر را شکل موجه‌تر و متنفذتری می‌بخشد. (۵) روابط چانه‌زنی که متکی بر بلوف زدن، شایعه و نشان دادن تصویر غلط از مسایل است.

طبقه متوسط متخصص در جوامع خاورمیانه یکی از نیروهای اجتماعی جدید است که ساختار سنتی فوق را به مبارزه طلبیده است. این طبقه، یک طبقه متوسط غیربورژوازی است که اعضایش خود را بیشتر، از طریق عمل و خدمات با دیگران مرتبط می‌دانند تا از طریق ثروت مادی یا روابط شخصی و انتسابی؛ اعضای این طبقه در مشاغل تخصصی، فنی، فرهنگی، روشنفکری و اداری شاغل هستند و اقلشاری چون معلمان، استادان، دانشجویان، فن‌سالاران، مهندسان، پزشکان و... را شامل می‌شوند.

به خاطر برخورداری از آموزش مدرن و مهارتها و استعدادهای ناشی از آن، این اعضا با ردّ قدرت ناشی از تبارگماری، لطف‌گرایی، و مانور دادن، بر اجرای بهتر امور تأکید دارند. برابری فرصتها و شایستگیهای حرفه‌ای که می‌تواند نظام سنتی را سست سازد، دلمشغولی بسیاری از اعضای این طبقه است. به همین دلیل است که آنان غالباً از مخالفان بالقوه نظام سیاسی هستند. (۱۸)

از آن جا که در کشورهای خاورمیانه، عموماً نهاد حایلی بین دولت و شهروندان وجود ندارد که بتوان شایستگی افراد در کارکرد سیاسی - اجتماعی شان را از آن طریق شناسایی کرد، تنش بین افراد طبقه متوسط متخصص که همواره اجرای چنین روندی را از نظام سیاسی انتظار دارند و نظام حکومتی گاه به ستیزه‌های سخت و حتی انقلاب منجر می‌گردد که انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ یکی از مصادیق بارز آن است.

نبود نظام شایسته‌سالاری در طول تاریخ ایران باعث گردیده حتی اگر در برهه‌های حساسی، بازیگر مستقلی امکان ظهور یافته، پس از چندی به دلیل نامساعد بودن فضای فعالیت، به‌زودی از صحنه حذف شود و آنان که با جو حاکم هماهنگی داشته‌اند، جای ایشان را گرفته‌اند و از تحول و تغییر جدی و بنیانی در ساختار اجتماعی - اقتصادی ایران جلوگیری کرده‌اند. امیرکبیر حدوداً هم عصر می‌جی در ژاپن است که مانند او سعی داشت دست به اقدامات و تحولاتی بزند که در صورت انجام دادن آن به‌طور قطع ممکن

بود ایران را در مسیری کاملاً متفاوت قرار دهد، لکن حاکمیت دسته‌های ذی‌نفوذ در دربار ایران که اجرای روند اصلاحات را به‌منزله محدود شدن اختیارات خویش در استفاده از منابع قدرت ارزیابی می‌کردند، مانع از آن بود که وجود چنین فرد شایسته‌ای را خارج از باند خود برتابد. در ایران نیز به تعبیت از فرهنگ غالب و رایج در سراسر خاورمیانه، غالباً ارادت به جای لیاقت محور قرار می‌گیرد و به جای آن که به لیاقت در انتصاب افراد اهمیت داده شود، ارادت در اولویت واقع می‌شود که این خود زمینه استقرار افراد متملق و چاپلوس را که به اقتضای نوع حاکمیت، تعابیر و تعاریفشان را تغییر می‌دهند، در مناصب اجرایی فراهم می‌آورد (۱۹). از این‌رو، از آن جا که نخبگان سیاسی در ایران، عموماً فاقد اراده مستقلی بوده و دائم به تملق، ستایش و اطاعت (انتقاد ناپذیری) اشتغال داشته‌اند، بنابراین فرهنگ سیاسی رایج همان فرهنگ مورد نظر شاه که در تملق و بزرگداشت وی و تخطئه دشمنانش خلاصه می‌گشت، بود. اگرچه فرهنگ تملق به واسطه دگرگونی ارزشی ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی تا مقطعی از صحنه سیاسی ایران ناپدید و حذف گشت لکن پس از گذشت زمانی، مجدداً رواج یافت؛ چرا که به دلیل ضعف شایسته‌سالاری در نظام اداری کشور، افراد فاقد صلاحیت لازم، تمجید و تعریف از مسؤولان مافوق خود را جهت طی مدارج ترقی، آسانتر از سایر راهها که توأم با تحمل مشقت و سختی بود، یافتند. از این‌رو، علیرغم آن که احراز موقعیت اجتماعی انگیزه مهمی برای کسب علم و ادامه تحصیل نزد بسیاری افراد است ولی چون راه تملق و چاپلوسی در عمل فرد را زودتر به سرمنزل مقصود می‌رساند، از این‌رو پویندگان طریق علم، مکانت اجتماعی خود را در تصرف زود هنگام اصحاب تملق یافتند و از نیل به شأن مناسب خود بازماندند. به همین سبب رغبت به یادگیری و تحمل سختیهای آن در بین دانش‌آموزان و دانشگاهیان کاستی گرفت و به‌زودی پیامدهای منفی این آفت در جامعه رخ نمود. در حالی که دانش‌آموز ایرانی افراد بیشماری را می‌شناسد که به رغم فقدان سواد لازم و تخصص کافی و یا در عین بی‌لیاقتی به زندگی متمکن و آبرومندی دست یافته‌اند و از سوی دیگر وضعیت نه چندان مطلوب اصحاب علم را نیز نظاره‌گر است، به‌طور طبیعی راهی را برمی‌گزیند که در آینده از دل‌پیشیها و نگرانیهای ناشی از دغدغه معاش در امان بماند. در خانواده‌ای که تمام فرصت و فراغت افراد صرف تأمین معاش و نگرانی ناشی از کمبودها شود، گرایش به مطالعه و لذت از آن و



سرگرمیها و تفریحات سالم کاهش می‌یابد و چه بسا به صفر هم برسد. در خانواده‌هایی که کالای فرهنگی، آخرین کالای سبد خانواده را تشکیل می‌دهد، مسلماً بار معنوی خانواده و اعضای آن کاهش یافته و در نتیجه ادامه تحصیل فرزندان در اولویت‌های آخر قرار می‌گیرد و بدین‌گونه گرایش به مدرسه و ارتقای سطح فرهنگ سیر نزولی طی می‌کند. بدیهی است کاهش سطح سواد و فرهنگ، بستر مناسبی برای ظهور و رشد نابهنجاریهای اجتماعی که به نوعی تهدیدکننده سلامت و ثبات اجتماع است، فراهم می‌نماید.

گذشته از آثار ویرانگر بی‌رغبتی نسبت به تحصیل که عمدتاً از تنگناهای اقتصادی و ابهام آینده شغلی و جایگاه اجتماعی ناشی می‌شود، گرایش مؤسسات اقتصادی خصوصی و نیمه‌دولتی به سرمایه‌گذاریهای کلان و کسب سودهای هنگفت و به کار نگرفتن آنها در جهت رفع معضلات ملی، می‌تواند شکاف ناشی از باندگرایی در بدنه وحدت ملی در غیبت نظارت عمومی و ضعف قانون در کنترل و هدایت فعالیتهای این‌گونه سازمانها در تأمین منافع ملی را به‌خوبی نمایان سازد. دو تن از صاحب‌نظران به نام "ماریو کاپایالی" و "فرانک بلونی" در تحقیقات گسترده خود دربارهٔ کلاینتالیسم به این نتیجه رسیده‌اند که این نظام در شرایطی غلبه می‌یابد که دولت مرکزی در اعمال قانون ضعیف باشد یا قدرتهای دیگری جرأت و توان آن را داشته باشند که قدرت قانونی را نادیده بگیرند. یا آن‌گونه که "اریک ولف" توضیح می‌دهد، نظام حامی‌پروری در شرایطی که قانون عمومی در موضع ضعف قرار گرفته باشد، شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود. (۲۰)

آن چه مسلم است این که ادامه روند حامی‌پروری در نظام سیاسی ایران، گذشته از آثار شوم و مخرب آن بر جامعه علمی کشور - که به اختصار در بالا بدان پرداخته شد - توجه بیش از پیش به منافع فردی و غفلت از منافع ملی را به‌همراه خواهد داشت. اگر به این مسأله از دیدگاه جامعه‌شناسی بنگریم، خواهیم دید که با توجه به واقعیتهای موجود در جامعه ایران، ایرانیان بیش از آن که به تقاضا و خواست دولتها در اعصار مختلف پاسخ مقتضی دهند و خود را در قبال قدرت سیاسی مسؤول بشناسند، ترجیح می‌دهند به خواست و نیازهای کسانی که می‌شناسند توجه و حساسیت نشان دهند. حضور چنین پدیده‌ای در ایران را می‌توان با مراجعه به برتری ذهنیت خویشاوندی نسبت به گرایش

شهروندی یا غلبه قوم‌مداری بر جامعه‌مداری که مبتنی بر قانون‌مداری و ترجیح مصالح جمعی یا دست کم منافع طبقاتی و صنفی است و از ویژگی‌های جوامع سنتی به‌شمار می‌رود، تعبیر و تفسیر کرد. جوامع سنتی که دورکیم از آنها به جوامع مبتنی بر همبستگی مکانیکی تعبیر می‌کند، عمدتاً تحت تأثیر سنتها قرار دارند و روابط اجتماعی در آنها بیشتر مبتنی بر عواطف و برخوردهای شخصی است. در این‌گونه جوامع، مردم خود را به شدت مقید به رعایت سنن و هنجارهای فرهنگی می‌دانند و قوانین جاری در جامعه در قیاس با سنتها اهمیت چندانی ندارند و بر همین اساس است که ملت وجود عناصری آشنا و مرتبط با خود در نظام اداری این‌گونه جوامع (و از جمله ایران) را برای تسریع در روند امور شخصی خود، کارآمدتر از قوانین و آیین‌نامه‌های رسمی می‌دانند. البته زمانی که افراد، قانون را در همه سطوح لازم‌الاجرا ببینند، از شدت این گرایش به‌طور قطع کاسته می‌شود، لکن در شرایطی که استثنائات اصل قانون را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد و آن را به نوشته‌ای بر کاغذ منحصر می‌سازد، روابط شخصی کارسازترین شیوه انجام گرفتن کار در نظام اجرایی کشور خواهد بود.

رواج چنین نگرشی در جوامع جهان سومی بدون دلیل نیست و شاید مهمترین علت آن را باید در ساختار سیاسی این‌گونه کشورها جستجو کرد. از آن جا که در جوامع سنتی، حاکمان به دور از نظارت و اطلاع مردم به حکمروایی مشغولند و چون مردم نیز نه علاقه و نه نفعی به نظارت و کنترل عملکرد حاکمان از خود نشان می‌دهند، از این‌رو احساس تعلق به کشور و دولت در بین چنین مردمی قوت نگرفته و ذهنیت شهروندی از رشد مطلوب بهره‌مند نبوده است. در جوامع جنوب، میراث احساس خویشاوندی و تعلقات عشیره‌ای و قومی - به رغم تغییرات وسیع نیمه‌صنعتی و نیمه مدرنیستی - همچنان به قوت خود باقی است و بر مناسبات شهروندی رجحان دارد.

در ایران نیز همچون سایر کشورهای روبه رشد، گرایش خویشاوندگرایی یکی از عوامل بازدارنده مهم در روند توسعه اجتماعی - اقتصادی می‌باشد؛ چرا که در جهت گرایش به اقوام و خویشاوندان، گرایش به توزیع و کسب موقعیتهای اجتماعی بر مبنای روابط خانوادگی، قومی، نژادی و... نیز روبه فزونی می‌گذارد و از آن جا که توزیع امتیازات، پاداشها و انتصاب افراد به مشاغل بر مبنای شایستگی و تخصص از پیش نیازهای توسعه محسوب می‌گردد، چه بسا به علت کسب موقعیتهای و پستها بر مبنای

روابط، افرادی غیرمتخصص و ناکارآمد در جایگاههایی قرار گیرند که مهارتهایشان با مهارتهای لازم برای انجام دادن کار سنخیت و همگونی لازم را نداشته باشد. از این گذشته، تغییر مدیریت ادارات و نهادهای اجرایی براساس روابط سیاسی و شخصی، فرایند تجربه‌اندوزی و دستیابی به سطح مطلوب کارایی را به گونه‌ای پی در پی به تعویق می‌اندازد و همگی این امور به از هم پاشیدگی، ناکارایی و بی‌نظمی سازمان منجر می‌شود که در نهایت نتیجه‌ای جز جلوگیری از توسعه جامعه به همراه ندارد. (۲۱)

از سوی دیگر، رجحان آشنایان در برخورداری از امتیازات و تصدی مشاغل - هر چند اندک و پیش پا افتاده باشد - به ایجاد و گسترش احساس بی‌عدالتی در افراد منتهی می‌شود و اثر مخرب این احساس که به مراتب قوی‌تر و وسیع‌تر از میزان واقعی بی‌عدالتی موجود در جامعه است تا بدان جا پیش می‌رود که افراد، نظام سیاسی را عامل وجود و تداوم این بی‌عدالتیها قلمداد می‌کنند و ضمن جداسازی حساب خود از نظام، خود نیز به جرگه کسانی می‌پیوندند که وجود نوعی رابطه در داخل نظام اجرایی را جهت پیشبرد امور ضروری می‌دانند. نموده‌های دیگر احساس بی‌اعتمادی نسبت به نظام سیاسی در قالب بی‌توجهی به قانون مصوب نظام و قانون‌گریزی، آشکار می‌گردد که اثر ویرانگر آن بر نظم اجتماعی بر همگان روشن و آشکار است. در چنین وضعیتی، هر اندازه نظامهای سیاسی بکوشند از طرق مختلف (مسالمت‌آمیز و توأم با خشونت) جلوی بروز چنین حرکاتی را بگیرند، کمتر به نتیجه مطلوب می‌رسند؛ چرا که در یک نظام حامی‌پرور فراگیر، تنها چیزی که برای حامی (Patron) و کارگزار (Client) از اهمیت خاصی برخوردار است، مناسبات درون‌گروهی و ارتباطات شخصی است و رعایت قوانین و مقررات اجتماعی و ملی اندیشیدن در اولویتهای بعدی قرار می‌گیرد.

در این بین، باید توجه داشت که اگر چه مناسبات کلاینتالیستی معمولاً خارج از نظارت دولت مرکزی انجام می‌گیرد، ولی اهرمهای دولتی نیز در اختیار آنها قرار می‌گیرند؛ برای مثال، دارندگان مقامهای دولتی می‌توانند در یک نظام سلسله‌مراتب حکومتی، منابع ثروت دولتی را مهار کنند و بخشهایی از آن را به زیردستان خود به شکل حقوق و مزایا و سایر امتیازهای مالی مثل اتومبیل و خانه واگذار کنند تا در مقابل، از خدمات آنها بهره‌مند شوند. بنابراین رابطه کلاینتالیستی هم درون دولت و هم خارج از آن جریان می‌یابد. در شکل سیاسی و جدید کلاینتالیسم - برخلاف شکل سنتی آن که

منابع ثروت، اموال شخصی پاترون (حامی) است - از منابع دولتی سوءاستفاده می‌گردد. بنابراین گروه‌های رقیب تلاش می‌کنند که سلطه خود را از طریق کسب مقامها و مناصب دولتی که به آنان قدرت اقتصادی و مالی لازم جهت حمایت کارگزاران خود را می‌بخشد، استمرار بخشند. دستیابی به مناصب اجرایی پرنفوذ، شاهراهی برای دستیابی به امکانات اقتصادی مثل تجارت، جواز کسب و کار، وامهای ارزان قیمت و دریافت ارزهای دولتی و غیره می‌باشد.

از جمله شرایطی که محققی به نام کریستوفر کلافم برای شکل‌گیری کلاینتالیسم مؤثر می‌داند وجود منابع مالی قابل کنترل به دست یک یا چند گروه خارج از قدرت مرکزی است. (۲۲) در نظام کنونی ایران باید توجه داشت تا از شکل‌گیری و گسترش این قبیل کانونها جلوگیری به عمل آید. از یک سو استفاده از اعتبار این‌گونه مؤسسات جهت گسترش نفوذ و حضور در ساختار اجرایی کشور و از سوی دیگر استقلال عمل آنان در بعد اقتصادی که تعهدی در قبال نقصان یا کسری بودجه دولت برای آنان ایجاد نمی‌کند و حتی معاف بودن برخی از آنها از پرداخت مالیات، در مقاطع حساس و بحرانی - همچون مقطع فعلی - که دولت با کمبود جدی و خطرناک درآمدهای ارزی و محدودیت سرمایه داخلی روبرو است، می‌تواند اثر ویرانگری بر بنیان اقتصادی - اجتماعی کشور داشته باشد. این در حالی است که با وجود بار سنگینی که دولت در زمینه اقتصاد تحمل می‌کند، فعالیت اقتصادی سازمانهای مالی غیردولتی مذکور روندی صعودی و منفعت‌زا را طی می‌کند لکن به دلیل استقلال و جدایی از دولت، در عمل منافع حاصله در بخش مربوطه و نه بخش عمومی جهت سرمایه‌گذاری در پروژه‌های سودآور دیگر هزینه می‌شود. ادامه این روند که ناشی از فقدان حاکمیت قانون و یکسان‌نگری و نیز نبود نهادهای قوی نظارت مردمی بر عملکرد این‌گونه دستگاههاست، ضمن عمیق‌تر ساختن فاصله طبقاتی بر اثر انباشت حجم کلان ثروت در دست عده‌ای اندک، روند عدالت اجتماعی را که یکی از آرمانها و ارزشهای مردم در جریان انقلاب اسلامی بود، به شدت مختل خواهد کرد.

## ۲- گسترش فساد مالی

بنا به تعبیر "رنه رمارچاند"، فساد از برجسته‌ترین آثار مناسبات حامی‌پروری در

جوامع مدرن به شمار می‌رود. گسترش روزافزون جوامع بشری و پیچیده‌تر شدن روابط انسانها با یکدیگر، در صورت نبود یک قاعده صحیح و استوار جهت شکل و جهت بخشیدن به تعاملات انسانی، هرج و مرج و آشوب در این زمینه را به دنبال خواهد داشت. تحت شرایط ضعف وجدان کاری و التزام به اصول انسانی و اخلاقی، هنگامی که نارساییهای اقتصادی به این مجموعه اضافه شود، آنگاه زمینه برای انحرافات اداری فراهم خواهد شد. همین فساد از رشد طبقاتی جامعه جلوگیری می‌کند و آن را دچار اختلال می‌سازد، چرا که فساد - مثلاً رشوه‌گیری - منافع گروههای فراطبقاتی را بهتر از روال قانونی تأمین می‌کند و مردم عادی نیز به‌هنگام مواجهه با دیوان‌سالاری پیچیده و دست و پاگیر ادارات، برای حل مشکلات اداری خود و رفع موانع کار و تسریع در روند کاری خویش، مجبور می‌شوند با تن دادن به نظام رشوه‌گیری تسلیم این خواست نامشروع و غیرقانونی شوند. استمرار این وضع، به قاعده‌ای کلی و فراگیر در سطح کشور تبدیل می‌شود و آن قدر ریشه می‌دواند که خیرخواهان حکومتی نیز توان حل آن را ندارند.

در ایران، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، فرایند فساد اداری بازتابی از نارضایتی مردم از حاکمیت سیاسی و در واقع ضعف مشروعیت رژیم نزد ارباب ادارات بود. از آن جا که نهادهای مدنی در تاریخ کشور ما همواره از ضعف مفروطی در رنج بوده‌اند، مردم راه‌کارهای دیگری از جمله کم‌کاری و فساد در ادارات را برای نشان دادن مخالفت خود با سیاستهای قدرت حاکم پیش می‌گرفتند که نوع فساد اداری رایج در زمان حکومت پهلوی مصداق بارز آن است. در پی پایان جنگ تحمیلی و آغاز دوران سازندگی که با اجرای سیاست تعدیل اقتصادی همراه گشت، افزایش تورم و گرانی تا حدودی بر دامنه فساد مالی افزود. نمونه‌هایی از موارد سوءاستفاده‌های مالی که افراد در توجیه آن به ناهماهنگی سطح مخارج با درآمدهای خود استدلال می‌کردند، در جراید و روزنامه‌ها انعکاس پیدا کرده است.

در این بین، قشر کارگزار نظام اجرایی کشور که از اجزای طبقه متوسط به‌شمار می‌رود و غالباً با تحصیل، موقعیت اجتماعی اش را به دست آورده و حفظ می‌کند، بیش از سایر اقشار در معرض آسیبهای ناشی از ضعف اخلاق عمومی قرار گرفت. از آن جا که این قشر همواره خواهان نوعی نظم و ترتیب اجتماعی است که بتواند در چارچوب آن و

براساس تجربیات و کارایی معلومات خود ترقی می‌کند، به‌شدت بر قرار گرفتن ضابطه‌های "حرفه‌ای" و نه رابطه‌های سیاسی و خانوادگی در حکم معیار ترقی اجتماعی اصرار داشته است. (۲۳) به همین دلیل، هنگامی که طبقه‌ای به علت برخورداری از روابط خاص خانوادگی، مالی، فرقه‌ای، سیاسی و غیره منصبهای ممتاز دستگاه دولتی را اشغال می‌کند، قشر کارمند که اغلب از اعضای طبقه متوسط هستند، مخالفت خود را به اشکال گوناگون ابراز می‌دارد. در این جا و در صورت وجود نهادهای مدنی قوی، این مخالفت روند سازنده‌ای را طی می‌کند و بدون تأثیرگذاری بر سایر اجزای یک کشور، نظرات و اعتراض خود را به رأس تصمیم‌گیرنده کشور انتقال می‌دهد و به طور قطع پاسخ مقتضی را نیز دریافت خواهد کرد، چرا که هر "آزادی"، "مسئولیتی" ایجاد می‌کند و هر "حقی" "وظیفه‌ای" به همراه خواهد داشت. اما در عکس این وضعیت که حائلی بین دولت و آحاد ملت قرار ندارد این امکان وجود دارد که رابطه دولت با ملت رابطه‌ای یک سویه و آن هم از بالا به پایین باشد. بدیهی است در چنین حالتی، بحث از "وظیفه" و "مسئولیت" امری موهوم و بی‌اساس است و به جای آن نوعی تقابل بین ملت و دولت احساس می‌شود که دامنه منافع مشترک در آن به حداقل ممکن محدود شده است. در چنین وضعی که امکان عرضه مستقیم مخالفت و اعتراض به سیاستهای اجرایی به‌شدت محدود می‌گردد، اطاعت مردم از دولت و قوانین حکومتی صرفاً بر مبنای ضرورت و عافیت‌اندیشی و به‌گونه‌ای ظاهری تحقق می‌یابد و جنبه عمیق و ژرف ندارد. بروز و مشاهده کم‌کاری و مفاسد اداری و شنیدن عبارت آشنای "مأمور و معذور" از زبان کارمندان ادارات که با بیان آن از خود در قبال حل مشکلات مراجعان سلب مسئولیت می‌کنند و دیگر اختلالات نظام اداری غالباً ناشی از فقدان نهادهای رسمی مدنی جهت انتقال خواسته‌ها و نیازها و حتی اعتراضات به کارگردانان نهاد قدرت است که در نهایت به تداوم ناامنی انسانی می‌انجامد. در این میان، اگرچه کارمندان آغازکننده نیستند لکن در فرایندی که دیگران نفع اصلی را می‌برند، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. در یک مطالعه عمیق در این زمینه، "استرک" در مقاله خود تحت عنوان "دادن و گرفتن" بر این نظر است که فساد به طور حساب شده از جانب سرمایه‌داران و قدرتمندان اقتصادی در یک جامعه آغاز می‌گردد. آنها در پی نفع هرچه بیشتر خود هستند و کوشش دارند از راههای

مختلف و غیرقانونی به مواهب بیشتر دست یابند. او این رفتار را "رابطه متقابل"<sup>۱</sup> می‌نامد. بدین معنا که دادن شخص A به B، تمایل به پس دادن شخص B به A را در پی دارد. "استرک"، فساد را در نظام سرمایه‌داری سیستمی می‌نامد که در آن مردان بزرگ، شروع به دادن می‌کنند و در نتیجه یک رابطه متقابل عمودی پدید می‌آورند. بدین معنی که سرمایه‌داران سودجو (A) براساس قانونمندی فوق، در نظام دولتی با افراد (B) که کار سرمایه‌داران به دست آنها انجام می‌شود، چنین رابطه‌ای را به وجود می‌آورند؛ به این ترتیب که ابتدا به آنها هدیه‌هایی می‌دهند و در نتیجه شخص B این اجبار را احساس می‌کند که باید عمل A را به گونه‌ای متقابلاً تلافی نماید، از این رو شخص A خارج از نوبت و قواعد معمول از مواهب بهره‌مند می‌گردد. در نتیجه این رابطه متقابل، توزیع مواهب دیگر به طور عادلانه بین همه اعضای جامعه انجام نمی‌گیرد و نابرابری در جامعه تشدید می‌گردد. وی این حالت را "جمهوری پسرخاله"<sup>۲</sup> می‌خواند که در آن مواهب اجتماعی (بست‌ها، منافع و...) فقط در اختیار اشخاص نزدیک کارگزاران و عناصر اجرایی قرار می‌گیرد که از لحاظ سیاسی و اجتماعی (حزب یا اقوام) با آنها ارتباط دارند. (۲۴)

بدیهی است در صورتی که این روند به موارد محدود خلاصه گردد و شیوع پیدا نکرده باشد، حالتی نابه‌هنجار و زشت در انظار عمومی می‌یابد و مردم مقابله و مجازات عاملان و خطاکاران را انتظار دارند. این انتظار - در صورت وجود رابطه منطقی و سالم بین زمامداران و مردم که توصیف آن گذشت - مسؤولین را وامی‌دارد که در این خصوص برخورد کنند. حال آن‌که نبود چنین رابطه‌ای و احساس آزادی عمل گروه‌های ذی‌نفوذ از کنترل و نظارت عمومی و در نتیجه تکرار این تخلفات، حالت نابه‌هنجار و قبح آن را زایل ساخته و آن را به‌هنجار می‌نمایاند. در این باره توجه به نتیجه بررسی و ارزیابی که آقای رفیع‌پور انجام داده‌اند، جالب و معنادار است. ایشان در مورد این سؤال که آیا در سال ۶۵ بیشتر رشوه وجود داشت یا در زمان تدوین کتاب (۱۳۷۱) می‌نویسد "پاسخگویان عموماً رشوه‌گیری را در سال ۶۵ کم و در سال ۱۳۷۱ خیلی زیاد ارزیابی می‌کردند. همچنین ۸۴ درصد از پاسخگویان معتقد بودند که در سال ۶۵ رشوه‌گیری در ایران از نظر عامه مردم یک عیب (ارزش منفی) محسوب می‌شد. اما برای سال ۷۱ فقط ۴۰/۷

درصد این طور فکر می‌کردند. به عبارت دیگر، قبح رشوه و رشوه‌خواری در سال ۷۱ تا حدود ۴۳ درصد کاهش یافته بود. (۲۵)

طبیعی است در صورتی که قبح و زشتی عمل خطایی در نظر عموم زایل شود، دیگر اقدام‌کنندگان به آن عمل در درون خود هیچ‌گونه احساس شرم و گناهی نمی‌کنند تا آنان را از ارتکاب مجدد آن عمل خطا بازدارد و نوعی ایمنی و مصونیت در برابر آن به افراد ببخشد.

### ح - ضرورت تقویت نهادهای مدنی در ایران

آن چه مسلم است بقا و تداوم حاکمیت نظام‌های سیاسی با پذیرش نزد مردم ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد. اگر یک نظام سیاسی منهای پذیرش و مقبولیت در نظر شهروندانش بخواهد با دست یازیدن به حربۀ زور یا فریب یا تهییج احساسات و... به اعمال حاکمیت پردازد - اگرچه در ظاهر ممکن است موفق باشد - این روند چندان پایدار نخواهد بود و آثار ضعف مشروعیت نظام نزد مردم به اشکال گوناگون رخ خواهد نمود. زیرا به تعبیر دورکیم، جامعه مجموعه‌ای کئی افراد نیست بلکه واقعیت کیفی و یگانه و همبسته است. به نظر وی اگر چه افزایش پیچیدگی تقسیم کار اجتماعی به ثبات و همبستگی جامعه کمک می‌کند اما واقعیت آن است که جامعه همواره از همبستگی و انسجام مطلوب بهره‌مند نیست. همبستگی و نظم جامعه بر مبنای ارتباط و علاقه اخلاقی بین اعضای آن از یک سو و ارتباط منطقی با حاکمیت از سوی دیگر فراهم می‌آید. بنابراین، آن نظام سیاسی از مشروعیت و مقبولیت و در نتیجه کارایی و پایداری بیشتر بهره‌مند خواهد شد که در ایجاد این ارتباط موفق شده باشد و خندقهای دفاعی حفر شده به دست ملت - به تعبیر گرامشی - به منظور دفاع از حقوق خود را با پذیراندن سیادت معنوی خود به آنها، فتح کند و این امر نیز واقع نخواهد شد مگر آن‌که مردم، حقوق خود را در برابر حاکمیت تضمین شده بیابند و در فرایند مهم تصمیم‌گیری سیاسی خویشتن را یکی از ارکان اساسی بدانند که نبود آن اختلال جدی در روند امور پدید می‌آورد.

اگرچه انقلاب اسلامی ایران بر مبنای مشارکت همه‌جانبه اقشار مختلف مردم شکل گرفت و پس از پیروزی نیز راه کارهای مناسبی جهت تضمین حضور شهروندان در اتخاذ



تصمیمهای سیاسی و روند مشارکت سیاسی در پیش گرفته شد، اما همان طور که از مباحث فوق استنباط می شود به دلیل نهادینه نشدن فرهنگ شهروندی نزد برخی تصمیم گیران سیاسی کشور و خلأ ناشی از آن، ما با مشکلاتی روبرو می باشیم که جهت جلوگیری از تشدید آنها، توجه به راهکارهای زیر بایسته می نماید:

### ۱- توازن بین دولت و جامعه مدنی

به دنبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تغییر ساختار قدرت و بافت قشر فن سالاران مورد نیاز دولت و اهمیت این تحول جهت استقرار توسعه مردم سالارانه در ایران، عامل تعیین کننده سرنوشت کشور را نوع رابطه ای که میان دولت و جامعه مدنی وجود دارد، رقم خواهد زد. آن چه باید بدان اذعان داشت اینست که رابطه میان دولت و جامعه مدنی در ایران رابطه ای متوازن، سالم و رشدیابنده نبوده است. دولت تا پیش از انقلاب، هرگز مردم سالار نبوده و از بینش علمی و تولیدی و انضباط لازم و مسؤولیت کافی نسبت به جامعه بهره ای نداشته است و از سوی دیگر به دلیل عدم تکوین نهادهای واسطه ای، همواره این خطر وجود داشت که جامعه مدنی - به ویژه بخش سیاسی تر آن - نتواند یا نخواهد با دولت به سازشی تاریخی برسد و در صورت نایل نشدن به توازن مورد نظر، جامعه به سوی عدم توازن به گونه ای پیش رود که منجر به حرکت ملت بر ضد دولت و احتمالاً سرنوشتی آن گردد.

از جمله عوامل مؤثر در تداوم این عدم توازن و بویژه شکل نگرفتن نهادهای مدنی در ایران (در دهه های اخیر)، اجاره گیر بودن دولت است؛ (۲۶) بدین معنی که دولت با استفاده از درآمدهای نفتی حیات اقتصادی مستقلی یافته و در نتیجه خود را موظف ندانسته است به جامعه در مورد اعمال خود جواب پس دهد. این امر مشوق فرهنگ سیاسی و اقتصادی غیرمولد و ضد ارزشی در جامعه بوده و باعث شده است که جامعه مدنی نیز تحول و تکامل پیدا نکند. بنابراین یافتن سازوکارهای کاهش دهنده اتکای دولت بر درآمدهای نفتی و افزایش تکیه بر درآمدهای ناشی از تولید در جامعه، باعث خواهد شد دولت خود را بیشتر به ملت نیازمند ببیند و در رعایت حقوق آنان جدیت بیشتری به خرج دهد. تحت چنین شرایطی، جامعه از هویتی روشن و منازعه ناپذیر در میان گروهها و اندیشه گران برخوردار می شود و با هدایت رهبران فکری که بر اثر توجه دولت، در

خود نوعی شخصیت احساس می‌کنند، مردم با علاقه و جدیت - و نه از روی اجبار و اکراه - به کار و فعالیت و از جمله مشارکت در امور سیاسی خواهند پرداخت. قدر مسلم این که برخورداری از چنین هویت قوی و یا حرکت در مسیری که به کسب این نوع هویت منجر شود تابع اجماع نظر سه گروه می‌باشد: (۱) گروه حاکم (۲) اصحاب تفکر (۳) صاحبان امکانات و ثروت (۲۷). اگر میان این سه گروه توافق فکری و سیاسی، اعتماد متقابل و همسویی روشی وجود داشته باشد، نتیجه‌ای بسیار مثبت برای برنامه‌ریزی، آینده‌نگریها و سرنوشت عمومی جامعه به بار خواهد آمد.

در این بین، عده‌ای دایره تحلیل خود را صرفاً به طبقه یا طبقه اجتماعی معطوف ساخته‌اند و شکل‌گیری و تحلیل آن را صرفاً محدود به عرصه تکنولوژی و تولید در جامعه کرده و در این زمینه تقسیم کار فنی جامعه را در نظر آورده‌اند و معتقدند این امر در تقویت موضع ملت در برابر دولت مؤثر واقع می‌شود؛ حال آن‌که برعکس عده‌ای دیگر شکل‌گیری طبقاتی را در سه عرصه تولید، دولت و جامعه مدنی جستجو می‌کنند. رشد تدریجی اقتصادی و رفاه همگانی و تحرک سازمان‌یافته اجتماعی برای وسیع‌تر کردن لایه‌های میانی جامعه، شرایط عینی و مطمئن‌تری را برای انتقال به دموکراسی پایدار از طریق ارتقای کیفیت نهادهای اجتماعی و بالا بردن سطح خواسته‌های عمومی فراهم می‌کند و اگر چنین عواملی در کار نباشد، تلاشها در این زمینه بی‌نتیجه می‌ماند. برای مثال دانیل اورتگا در سالهای اولیه انقلاب نیکاراگوئه که شور سیاسی (نه شعور) بر ذهنیت توده‌ها حاکم بود، با آرای شگفت‌زای ۹۰ درصد بر حریفان خود پیروز شد ولی به دلیل ناتوانی در ایجاد روابط اقتصادی جدید و به تبع آن نهادهای مدنی ویژه آن روابط، در انتخابات سالهای بعد ۲۴ درصد رأی آورد و شکست را سنگینی از جانب کسانی که از طریق انقلاب مسلحانه بر آنها پیروز شده بود، پذیرا گشت. در مجموعه عواملی که باعث پیروزی اورتگا و سپس شکست او شد، آن چه که به آن ارزش واقعی داده نشده بود، جامعه مدنی و نقش برجسته آن در سازماندهی افکار عمومی توده‌ها است.

بنابراین چنان چه بتوان مشارکت سیاسی در جوامع مدنی را در قالب آن چه "لستر میلبراث" وجه ایزاری تعبیر می‌کند توضیح داد، آن گاه مردم سیاستها و برنامه‌های حکومت را به منافع خویش مربوط دانسته و به این باور می‌رسند که کنشهای آنان چه به صورت فردی و چه همراه با دیگران بر تصمیمات حکومت تأثیر می‌گذارد و خواهند

کوشید - از طریق حضور خود در صحنه - چنین تأثیراتی را اعمال کنند. (۲۸) پس جامعه‌ای سالم خواهد بود که توانمندیها و قابلیت‌های آنان را در فرایند مشارکت سیاسی ارج نهد و با در نظر گرفتن آن معیارها، میدان را جهت فعالیتهای اجتماعی - سیاسی افراد مهیا و آماده سازد.

از سوی دیگر، اتخاذ راه کارهای مناسب به منظور سهیم کردن و ترغیب مردم به امر تصمیم‌گیری سیاسی، به میزان قابل ملاحظه‌ای از بروز خطر بحران هویت جلوگیری می‌کند. منظور از بحران هویت، اشاره به وضعیتی است که طی آن وفاداری اعضای جامعه به کلیتهای انتزاعی تعارضی چون طبقه، قومیت، ملیت و یا امت جلب شود؛ (۲۹) چراکه وجود این تعارضات موجب بروز حالت واگرایانه در جامعه می‌شود.

باید گفت که آغاز و تقویت فرایند ملت‌سازی می‌تواند تا اندازه‌ی زیادی در رفع این خطر و تضمین امنیت ملی ایران کمک کند. فراهم‌سازی امکان مشارکت سیاسی مردم، یکی از اموری است که می‌تواند فرایند ملت‌سازی را شتاب بخشد. نمودهایی از این مشارکت در جریان انقلاب اسلامی و پس از آن در قالب دفاع مقدس ظهور یافت و با حضور مردم و نظارت و پیگیری مستمر آنها بر تصمیم‌گیریهای سیاسی زمینه ناامنی اجتماعی و سیاسی در کشور به حداقل ممکن رسید. مسلماً ایجاد احساس نزدیکی و قرابت در ملت نسبت به دولت و کارگزاران دولتی از طریق فراهم کردن زمینه اعمال حق نظارت قانونی مردم بر عملکرد مسؤولان نقش مستقیمی در بقا و تداوم انقلاب اسلامی خواهد داشت. نمونه بارز تأثیر حضور مردم در بقای انقلابها را می‌توان در دفاع مخلصانه مردم ایران از آرمانهای انقلاب اسلامی در جریان جنگ تحمیلی عراق و سایر موارد مشابه مشاهده کرد.

بنابراین تأخیر در انجام گرفتن فرایند ملت‌سازی - که عاملی نیرومند برای همبستگی به شمار می‌رود - با توجه به آغاز بهره‌برداری از سرمایه‌گذاریهای نفتی جمهوری آذربایجان و ترکمنستان در آینده نزدیک و بهبود سطح درآمد سرانه در آن کشورها و جاذبه‌های اشتغال و کار در آن سوی مرزها، بحران هویت در ایران را دامنه و وسعت بیشتری خواهد بخشید. برای پیشگیری از وقوع چنین بحرانی باید پذیرفت که اگرچه در قرائتهای ساخت‌گرای گذشته دولت، "قلعه" طبقات حاکم بود تا از منافع آنها و یک قشر خاص حمایت کند اما در قرائتهای واقعی‌تر نوین، دولت "میدان رقابت" تمامی طبقات

است. هرچند پیمودن راهها برای رسیدن به این قله برای قلعه‌نشینان قدرت و ثروت هموارتر است اما دیگران هم دیواره‌های ستبر قلعه گذشته را نباید پیش‌رو داشته باشند. (۳۰)

## ۲- قانون مداری و فرااندیشی

در جوامع در حال گذار (از سنتی به مدرن)، شکل‌گیری نیروهای جدید اجتماعی یا سربرداشتن بخشهایی از جامعه که پیشتر در حالت انفعال و حاشیه‌ای قرار داشته‌اند و طرح درخواستهای جدید این گروهها، جوامع سست بنیاد را در ورطه امکان بروز آشوبهای اجتماعی فرومی‌برد. اجتناب از غلتیدن به دامن چنین آشوبهایی در سایه وحدت ملی ایجاد شده از رهگذر تقویت نهادهای مدنی امکان‌پذیر است. از جمله اصولی که می‌تواند به تحقق جامعه‌ای مدنی در این‌گونه جوامع کمک کند قانون‌گرایی واقعی و صوری نبودن قانون است. در جوامع جهان سوم، قانون غالباً جنبه نمایشی و ظاهری زیبا دارد لکن در عمل بدان رفتار نمی‌شود که خود ناشی از عدم التزام قانون‌گذاران و مجریان قانون به مقررات است؛ چرا که معمولاً در نظامهای قانون‌مدار به افراد از یک منظر و یکسان‌نگریسته می‌شود و تفاوتی بین ارباب و رعیت لحاظ نمی‌گردد. عدم انطباق منافع گروه مذکور با منافع عمومی، علت عمده زیرپا گذاشته شدن قانون در این‌گونه کشورها و نیز محدودیت اطلاع مردم از این‌گونه منافع خاص محسوب می‌شود. (۳۱)

باید گفت که اثر وجودی جامعه مدنی و حاکمیت روابط دمکراتیک و ملاحظه اصول محوری (منافع ملی) در بعد سیاسی آن نهفته است که در صورت واگذاری نتیجه انتخابات به رقیب، کارگزاران حکومتی به سهولت پذیرای این امر خواهند بود؛ چرا که توجه به منافع عمومی مانع از آن می‌شود که حکومتگران با عنایت به منافع خود نتیجه این فرایند را به نفع خویش تغییر دهند؛ در بعد اقتصادی - اجتماعی نیز حاکمیت نظام شایسته‌سالاری ناشی از توجه و اولویت منافع ملی در نظر زمامداران، زمینه بروز استعدادهای افراد و در نتیجه شکوفایی اقتصادی و آسایش همگانی را به همراه دارد. بسیاری از صاحب‌نظران، یکی از مهمترین علل کامیابی کشورهای شرق آسیا را در حاکمیت نظام مبتنی بر شایستگی یا شایسته‌گزینی، یعنی به کارگیری افراد لایق، کاردان و

تحصیل کرده برای تصدی مسؤلیتهای مختلف اجتماعی می دانند. در این جوامع، ملاک اصلی استخدام و ارتقای افراد نه پیوندهای شخصی، خانوادگی، گروهی و طبقاتی بلکه قابلیت‌های فردی، توفیقات تحصیلی و قبولی در آزمونهای تخصصی مربوطه است. از این رهگذر، تصدی مناصب اجرایی حتی برای افراد پایین‌ترین طبقات نیز میسر و امکان‌پذیر خواهد بود. انعکاس این روند در جوامع شرق آسیا را به روشنی می‌توان در نظم حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و اداری این کشورها مشاهده کرد، به گونه‌ای که برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی در این کشورها با سهولت و سرعت بیشتری به اجرا درمی‌آید و از تنشها و اتلاف وقت‌هایی که خصلت عام اکثر جوامع توسعه‌نیافته (مثل ایران) به‌شمار می‌رود، اجتناب می‌شود؛ ضمن آن‌که از این طریق ثبات و همبستگی اجتماعی نیز تقویت می‌شود و افراد در سایه حاکمیت روح شهروندی خود را در قبال یکدیگر مسؤول می‌شناسند. (۳۲)

اجرای روندی مشابه تجربه فوق در ایران و هر کشور در حال توسعه دیگر، منوط به تمرکز قدرت دولتی و اجرای دقیق قوانین و یکسان انگاشتن کلیه شهروندان در برابر آنهاست که البته تحقق آن، پذیرفتن و جاافتادن مفهوم راستین حکومت در بین زمامداران و آحاد جامعه را می‌طلبد که یکی از لوازم آن اولویت بخشیدن به حقوق شهروندی در مقایسه با مناسبات فردی و ارتباطات گروهی است. پس شرط نخستین توفیق نهاد دولت در انجام دادن کارویژه‌ها و تحقق اهدافش، ایجاد زمینه مشترک همکاری بین ملت و دولت بر محور قانون‌مداری می‌باشد، که در چارچوب آن حدود هر یک مشخص شده است.

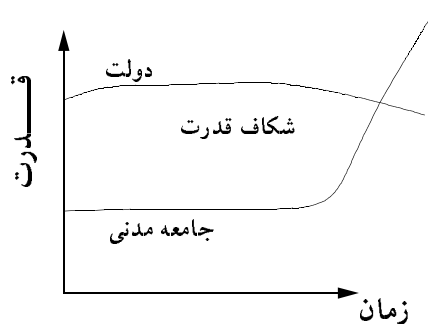
بنابراین، امکان توفیق دولت - در جوامعی که زمینه پذیرش دولت از بنیاد فراهم نشده است - در شکل دادن به اقتصاد، فرهنگ و نظام اداری و پیشبرد جامعه به اصطلاح عقب‌مانده با اهرم قدرت دولت - و بدون همکاری ملت - و نیل به فضایی آرمانی بسیار ناچیز است و چه بسا از شکاف موجود میان دولت و جامعه بحران بزرگی نیز پدید می‌آید.

رمز تداوم و توفیق روند توسعه‌ای که جمهوری اسلامی ایران گام در آن نهاده، پایبندی به مقوله بنیادین اعتماد به مردم است که پیروزی انقلاب نیز تا اندازه زیادی وامدار آن بود و حتی تاریخ قدیم ایران گواه بر سندیت آن است.

به هر روی با عبرت از تاریخ باید پذیرفت فقدان وفاق ملی بر اثر زیرپا گذاشتن قانون و عدم تحمل نظرات و انتقادات نسبت به عملکرد نظام سیاسی، ادامه روند غربگرایی و پیروی از مظاهر آن به ویژه در بین نسل جوان را - حتی شدیدتر از زمان قبل - سبب خواهد شد. منافع ملی ما در حال حاضر و احساس تعهد نسبت به آینده انقلاب اسلامی اقتضا می‌کند فضایی توأم با آرامش جهت تبادل افکار و آرای مختلف فراهم آوریم تا افراد جامعه خود را در پاسداری و حفاظت از ارزشهای ملی سهیم و شریک بدانند و نیز با استفاده از حمایت مردمی، دولت بتواند عدالت اجتماعی در کشور را برقرار سازد؛ چرا که احساس وجود عدالت اجتماعی و برخورداری افراد به تناسب شایستگی از امکانات موجود، عامل مؤثری در ایجاد یا فقدان احساس مشارکت واقعی در امور جوامع محسوب می‌شود که از این طریق، سایر جوانب زندگی اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرد. (۳۳)

### و - جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در طول زمان، دولت و جامعه مدنی در برابر یکدیگر از درجات متفاوتی از توانمندی برخوردار بوده‌اند. تفاضل قدرت دولت و جامعه مدنی در هر لحظه از زمان که اصطلاحاً "شکاف قدرت" خوانده می‌شود در مراحل اولیه هر فرایند توسعه موفق، به نفع دولت است. با حصول توسعه، قدرت جامعه مدنی به تدریج نسبت به دولت افزایش یافته، شکاف قدرت روبه زوال می‌گذارد و فاصله دولت و جامعه مدنی روبه کاهش می‌گذارد و آثار آرامش و اطمینان خاطر طرفین از یکدیگر در صحنه پیشرفت اقتصادی و فنی از یک سو و ثبات سیاسی از سوی دیگر آشکار می‌گردد. (۳۴)



با توجه به آن چه گذشت می‌توان به این نتیجه صحیح دست یافت که زمینه نیل به امنیت انسانی را توازن قدرت دولت و جامعه مدنی فراهم می‌آورد. جامعه مدنی که از فعالیت آزاد، داوطلبانه و آگاهانه اعضای سازمانهای مختلف غیردولتی و مستقل تکوین می‌یابد، با ایجاد تحول در این سازمانها در دو جهت: (۱) درونی یعنی سازماندهی و آموزش اعضای واحدهای جامعه مدنی برای مشارکت در امور صنفی و اهداف سازمانی، (۲) بیرونی در جهت نظارت بر رفتار نهادهای قدرت، زمینه‌ساز حضور فعال شهروندان در صحنه سیاسی - اجتماعی و نیز تضمین امنیت انسانی می‌گردد؛ چرا که اصولاً احتمال سوءاستفاده قدرت مداران از مقوله قدرت - به‌ویژه آن‌گاه که خود را از نظارت عمومی ایمن بدانند - منتفی نیست. بهترین وسیله کنترل دولتمردان - جز در دوران انتخابات که افراد به‌طور مستقیم نقش ایفا می‌کنند - همانا جامعه مدنی است.

در جوامعی که کنترل مطلق به‌عهد دولت‌هاست یا امکان تشکیل سازمانهای جامعه مدنی فراهم نیست و یا در صورت تشکیل، به دولت وابسته خواهند بود؛ این‌گونه سازمانها به جای کنترل و نظارت رفتار دولت، به حمایت و توجیه آن می‌پردازند. تشکیل دهندگان این سازمانها در مقابل دریافت امتیازهای مالی، سیاسی و اجتماعی به صورت مشتری بنگاه دولت درمی‌آیند. این نوع روابط که یک نظام حامی‌پرور (کلاینتالیسم) را ایجاد می‌کند، ریشه در مناسبات سنتی این‌گونه جوامع دارد. در چنین حالتی، جامعه به نوعی بحران نفوذ گرفتار می‌شود. این بحران به وضعیتی اطلاق می‌شود که به لحاظ عقب‌افتادگی یا ناتوانی در پاسخگویی به نیازهای برآمده از جامعه (به دلایل مختلف و از جمله کانالیزه شدن ارتباط مسئولان با مردم از طریق باندها و جناحهای خاص که تنها اخبار و اطلاعات مطلوب خود را به نهاد حاکم منتقل می‌کنند)، حکومت خود را از دریافت اطلاعات واقعی که گاهی نیز نامطلوب است، محروم می‌سازد. در نتیجه به جای آن‌که دولتمردان به حل تدریجی معضلات درونی و یا محیطی نظام اقدام کنند، از ابراز خواسته‌ها جلوگیری می‌کنند. آن‌گاه نظام، طی زمان به تدریج حالت کارکردی خود را از دست می‌دهد، ابتدا بی‌کارکرد و سپس ناکارکرد می‌گردد. (۳۵) در مقطع پس از پیروزی انقلاب اسلامی - و به‌ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی به دلیل عدم تبلور نهادهای مدنی تأمین‌کننده ارتباط منطقی با دولت، ما شاهد واکنشهای کم‌رنگی می‌باشیم که همگی حکایت از ضرورت پرداختن به نهادهای

موردنظر، دارند.

از این رو چونان یک راه حل اساسی جهت اجتناب از پیامدهای سوء احساس بی‌اعتنایی مردم نسبت به امور و ترغیب ایشان به اعمال حق تعیین سرنوشت خود بجاست با تقویت نهادهای مدنی و اعلام اعتماد به مردم و احترام به رأی آنها که در طول سالهای پس از انقلاب همواره ثابت کرده‌اند چیزی جز اسلام و در چارچوب آن نمی‌خواهند و همیشه مصلحت اسلام را بر مصلحت خویش مقدم می‌دارند، حس اعتماد به نفس را به شهروندان برگرداند تا از رهگذر احساس شراکت در حکومت برای خود شخصیت قائل شوند و آن‌گاه در سایه تجلی و نمود عینی و عملی مفهوم "کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة"، جامعه‌ای سالم و مصمم برای سازندگی و کمک‌ساز دولت در این راه شکل‌گیرد.



## یادداشتها

- ۱- میزگرد "جامعه‌مدنی - دموکراسی‌نخبگان - منافع ملی". مجله ایران فردا، شماره ۳۹ (دی‌ماه ۷۶)، ص ۱۵.
- ۲- علمداری، کاظم، "جامعه مدنی: چگونه و کی؟" مجله آدینه، شماره ۱۱۹ (تیرماه ۷۶)، ص ۲۲.
- ۳- بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۳۲۵.
- ۴- گفتگو درباره جامعه مدنی در پرتو رویداد دوم خرداد، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷ (خرداد و تیر ۷۶)، ص ۳۶.
- ۵- نوحی. سیدحمید، "جامعه‌مدنی هم‌راهد، هم‌روش"، مجله ایران فردا، شماره ۳۹ (دی‌ماه ۷۶)، ص ۲۰.
- ۶- صالحی. ن، "فرهنگ سیاسی نخبگان و توسعه سیاسی"، مجله فرهنگ توسعه، سال چهارم، شماره ۱۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۷.
- ۷- رفیع‌پور. فرامرز، توسعه و تضاد، تهران، انتشارات دانشگاه شهیدبهشتی، ۱۳۷۶، ص ۲۸۳.
- ۸- قزوینچاهی. عباس، "رشد نهادهای جامعه مدنی"، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۲۸، مرداد ماه ۷۶، ص ۶۶.
- ۹- قادری. حاتم، سائل یا سالک، دو گزینه آگاهی یا تبعیت در شهروند"، مجله ایران فردا، شماره ۱۲، اردیبهشت ۷۳، ص ۵۰.
- ۱۰- مزارعی. عدنان، "اقتصاد ایران بعد از انقلاب"، ترجمه پرویز صداقت، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۲۶، فروردین ۷۶، ص ۳۲.
- ۱۱- "ابعاد نوین امنیت انسانی"، ترجمه عباس مدنی، مجله ایران فردا، شماره ۲۱، آبان ۷۴، ص ۲۱.
- ۱۲- "میزگردی درباره جامعه مدنی"، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۳۱، بهمن ۷۶، ص ۵۷.
- ۱۳- درودبان، احمد، "بزهکاری جوانان"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۸ و ۵۷، مرداد ۷۱، ص ۱۰۸.
- ۱۴- علمداری، کاظم، "حامی پروری؛ مشخصه قدرت سیاسی"، مجله ایران فردا، شماره ۴۴، تیرماه ۷۷، ص ۱۰.
- ۱۵- "دیدگاه‌های آیت‌ا... هاشمی رفسنجانی درباره مسایل سیاسی روز" روزنامه همشهری ۷۶/۹/۴.
- ۱۶- بیل، جیمز، "تحلیل طبقاتی و دیالکتیک‌های نوسازی در خاورمیانه"، ترجمه عماد افروغ، فصلنامه

## ۱۲۸ □ مطالعات راهبردی

- راهبرد، شماره ۴، پائیز ۷۳، ص ۹۶.
- ۱۷- همان، ص ۱۰۵.
- ۱۸- همان، ص ۱۱۲.
- ۱۹- رجایی، فرهنگ در میزگرد "موانع توسعه‌یافتگی در خاورمیانه". فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۷۴، ص ۶۵۴.
- ۲۰- علمداری، منبع پیشین، ص ۱۰.
- ۲۱- محمدی، بیوک، "خویشاوندگرایی در ایران"، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۲۱، بهمن ۷۴، ص ۳۶.
- ۲۲- علمداری، منبع پیشین، ص ۱۰.
- ۲۳- برزین، سعید، "ساختار سیاسی - طبقاتی و جمعیتی در ایران"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۳-۸۴، مرداد و شهریور ۷۳، ص ۲۳.
- ۲۴- رفیع پور، منبع پیشین، ص ۲۸۴.
- ۲۵- رفیع پور، پیشین، ص ۲۸۸، همچنین جهت اطلاع از برخی موارد رشوه‌خواری که در مطبوعات انعکاس یافته به مطالب صفحات ۲۷۸ و ۲۷۹ کتاب مذکور مراجعه شود.
- ۲۶- امیراحمدی، هوشنگ، "درآمدی بر جامعه مدنی در ایران امروز"، مجله ایران فردا، شماره ۲۷، آذرماه ۷۵، ص ۱۷.
- ۲۷- سریع‌القلم، محمود، "اصول ثابت توسعه سیاسی"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۶ - ۵۵، تیرماه ۷۱، ص ۲۸.
- ۲۸- محمدی، مجید، "مشارکت - بیعت". مجله جامعه سالم، شماره ۲۴، دی‌ماه ۷۴، ص ۵.
- ۲۹- احمدی، حمید، "قومیت و قومیت‌گرایی؛ افسانه یا واقعیت"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۷۶، ص ۶۲.
- ۳۰- علیخانی، رضا، "جامعه مدنی به زبان ساده"، مجله ایران فردا، شماره ۳۹، دی‌ماه ۷۶، ص ۱۳.
- ۳۱- قادری، حاتم، "امنیت شهروندی"، مجله ایران فردا، شماره ۹، مهر و آبان ۷۲، ص ۵۱.
- ۳۲- گازرانی، سعید، "نقش عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی - سیاسی کشورهای شرق آسیا". اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۶ - ۸۵، مهر و آبان ۷۳، ص ۶۳.
- ۳۳- بررسی وضعیت موجود قشریندی‌های درآمدی کشور طی سالهای اخیر می‌تواند مفید و بیانگر بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی - سیاسی باشد. در این رابطه رجوع شود به: لیلان. سعید. "شاخص‌های اجتماعی ایران"، مجله ایران فردا، شماره ۶، فروردین و اردیبهشت ۷۲، صص ۲۷ و ۲۸.
- ۳۴- امیراحمدی، هوشنگ، "نقش دولت و جامعه مدنی در فرآیند توسعه"، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۰ و ۹۹، آذر و دی ۷۴، ص ۸.
- ۳۵- سیف‌زاده، سیدحسین، "تأملی نظری نسبت به تأثیر توسعه‌نیافتگی سیاسی بر فروپاشی شوروی"، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول شماره ۵۳، ۱۳۷۱، ص ۶۳.